

## فصلنامه آفاق

سال هفتم، شماره ۲۵ و ۲۶، خزان و زمستان ۱۳۹۰

### جامعه مدنی چیست؟ ۱

ترجمه محمد حسین صادقی

جامعه مدنی شکل خاصی از روابط بین دولت و گروه‌های اجتماعی مانند خانواده ها، موسسه های تجاری، انجمن ها و جنبشهایی است که به طور مستقل از دولت وجود دارند. این شکل از روابط بیش از هر جایی در جوامع مدرن، توسعه یافت اگر چه بذرهایی آن را می توان در دوره های پیشین نیز یافت. تعدادی از مؤلفه های جامعه مدنی برای تداوم و بقای دموکراسی های مدرن ضروری است و برای انتقال از رژیم های اقتدارگرا یا تمامیت خواه به یک رژیم دموکراتیک مفید و سودمند است.

#### مؤلفه های جامعه مدنی

اولین و آشکارترین و ضروری ترین مؤلفه جامعه مدنی، استقلال و خودمختاری از دولت است. دومین مؤلفه، شامل دسترسی بخشهای متفاوت جامعه به نمایندگی های دولت و پذیرش تعهد معین به اجتماع سیاسی و نقش دولت از سوی آنهاست. سومین جنبه مبتنی است بر رشد تکرنگرایی حوزه های عمومی مستقل، که در آن انجمن ها و جمعیت های مختلف، فعالیتهایشان را سروسامان می دهند و اعضایشان را از طریق جلوگیری از تبدیل شدن جامعه به جماعت توده ای، اداره می کنند. چهارم، اینکه این حوزه ها باید قابل دسترس برای عموم و در معرض

پاسخگویی عمومی باشد نه اینکه، به صورت موقعیت های انحصاری، مرموز و یا گروهی شکل بگیرند.

بنابراین یک شرط ضروری اما نه کافی برای یک دموکراسی کارآمد، تعداد زیادی از حوزه های خصوصی زندگی اجتماعی است که مستقل از حوزه اقتدار دولتی یا اعمال فشار غیر رسمی قرار دارد. در عین حال، این گروههای خودسازمان یافته، باید راههای دسترسی به حوزه های اصلی سیاسی را پیشنهاد نماید و درجه بالایی از پذیرش قوانین اصلی بازی سیاسی را دارا باشند.

هیچ گروه یا انجمن اجتماعی نباید به طور مؤثر پایه های قدرت اجتماع و منابع را به انحصار درآورد و نباید دسترسی دیگر گروهها به قدرت را انکار کند. چنین انحصارگرایی در دوره های تاریخی مختلفی از بسیاری از جوامع اولیه گارشیک<sup>۲</sup> اتفاق افتاده است که ظاهراً با نهادهای دموکراتیک، وفق یافته اند اما در آنها دسترسی به قدرت، محدود به گروههای بسیار اندک است.

وجود بخشهای اجتماعی مستقل متعدد، کافی نیست، بلکه مهمترین عامل برای پایه گذاری و تداوم عملکرد دموکراسی ها است. اگرچه وجود ارتباطات (پیوندها) ایدئولوژیکی و نهادی بین این بخشها و دولت نیز هست. مهمترین این پیوندها، شبکه های سازمان یافته اصلی نمایندگی سیاسی، (قانون گذاران و احزاب سیاسی)، نهادهای قضایی اصلی، و کانالهای متعدد گفتمان عمومی که به طور جمعی معین می کنند چگونه اطلاعات سیاسی مرتبط، منتشر می شود و چه کسی به این انتشارات دسترسی دارند، می باشد. حوزه ای که در آن این پیوندها و ارتباطات بوسیله اقتدار عمومی کنترل نمی شود یا در انحصار طبقه یا بخش مسلط قرار گرفته، و حوزه ای که در آن پاسخ گو بودن حاکمان تشویق می شود از اهمیت اساسی برای دموکراسی برخوردار است.

ساختار جامعه مدنی بخصوص حوزه عمومی و راه دسترسی بخشهای اجتماعی مختلف به حوزه سیاسی، در کشورهای مختلف و در دوره های مختلف از تاریخ



آنها، به طور گسترده متفاوت است. این ساختار بوسیله نیروهای اجتماعی و اقتصادی مانند گستره تقسیم بندی طبقه کارگر و نوع اقتصاد سیاسی در یک جامعه تحت تأثیر قرار می گیرد. همچنین این ساختار بوسیله عوامل فرهنگی و سازمانی متاثر می گردد. که در میان آنها نمادهای اساسی هویت جمعی وجود دارد؛ بخصوص نمادهایی که از اهمیت نسبی برخوردار است مانند نمادهای نخستین (قبیله ای، نژادی و ملی)، مذهبی و عناصر ایدئولوژیکی، تصور غالب از حوزه فعالیت سیاسی، وسعت دولت، ماهیت استقلال ملی و رابطه مطلوب میان دولت و جامعه، تصور از اقتدار عمومی و پاسخگو که در بخشهای اساسی جامعه متداول است؛ جایگاه قانون در گفتمان و عمل سیاسی، مفهوم و رویه (عرف، تجربه) شهروندی؛ الگوی روابط متقابل میان نهادها و بخشهای مرکزی و پیرامونی؛ ساختار

سلسله مراتبی اجتماع و طبقات؛ سطح خرد و آگاهی جمعی آنها؛ و نیز روش بیان سیاسی آنان و سرانجام ویژگی های اساسی جنبشهای اعتراضی و دیگر چالشهای اقتدار سیاسی.

روشی را که در آن، این عوامل فرهنگی و سازمانی بوسیله نخبگان جامعه (در ارتباط متقابل با بخشهای بیرونی جامعه) اعلام و تکمیل می شوند، به طور وسیعی بر روشی که در آن اجزای مختلف جامعه مدنی کنار هم می آیند، همچنین بر روشی که در آن گروههای متفاوت اجتماعی با یکدیگر مرتبط می شوند و نیز بر اینکه آیا آنها در یک دیدگاه درباره خیر عمومی برای جامعه با هم شریک می شوند یا نه، تأثیر می گذارد.

### اشکال نخستین جامعه مدنی

اولین جامعه مدنی تمام عیار در اروپا در قرون هفدهم و هجدهم ظهور یافت. این جامعه مدنی بر ویژگی های نهادی و بنیادی مختلف و مقدمات فرهنگی شهروند اروپایی ساخته شد. که مهمترین اینها حضور مراکز رقابتی مختلف جامعه (برای

مثال دولت، کلیسا و شهرها) و یک الگوی وابستگی متقابل، نه فقط رقابت، بین مراکز و محدوده مخصوص به خودشان بود. صنف های طبقه ای، گروههای نژادی، مذهبی، حرفه ای، و ایدئولوژیکی به طور وسیعی از یکدیگر و از دولت، جدا بود. اغلب، آنها ساختارشان را در حال به دست آوردن خودمختاری و دستیابی به مراکز جامعه تغییر دادند. نخبگان مختلف (فرهنگی، اقتصادی یا حرفه ای) رابطه بسیار نزدیکی باهم داشتند؛ و غالباً در فعالیت سیاسی در سطح اصول ملی درگیر می شدند. سرانجام نظام قانونی بسیار خودمختار بود؛ بطوریکه شهرهای بسیاری وجود داشت که به عنوان مراکز خلاقیت فرهنگی و اجتماعی و به عنوان منابع هویت جمعی - به طور مثال احترام به نظر گروهها درباره مفهوم شهروندی - نقش ایفا می کردند. مثال خوب در این زمینه را می توان در شهرهای ایتالیای دوره رنسانس دید.

این ویژگی های فرهنگی و نهادی به طور وسیعی بر پیشرفت و توسعه جامعه مدنی در اروپای مدرن تأثیر گذاشت. به طور مشخص آنها بر فرآیندهای رقابت و رویارویی بین مراکز رقیب ملی، منطقه ای و محلی و بین گروهها و نخبگان مختلف با هدف دستیابی به مراکز فوق و تحت تأثیر قرار دادن سیاست هایشان، تأثیر گذاشتند.

ویژگی های فرهنگی و نهادی مشابهی همچنین به طور وسیع جنبشهای اعتراضی بزرگتر را که در اروپا رشد کرده بود، بخصوص جنبشهایی که خواهان تغییر شکل مراکز (قدرت) تحت عنوان ایدئولوژی مانند سوسیالیسم و ملی گرایی بودند را، تحت تأثیر قرار داد. این سبک رویارویی، ریشه در میراث انقلاب های بزرگ قرون هفدهم و هجدهم بخصوص انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه داشت.

در طول این دوره در اروپای غربی و مرکزی، بعضی تغییرات مهم در ساختار جامعه مدنی و در رابطه بین جامعه مدنی و دولت به وجود آمد. این تغییرات تحت تأثیر تغییر شرایط تاریخی و ساختاری و نیز عوامل فرهنگی، ایجاد شد. در میان



اینها، تأکید نسبی بر برابری یا نظام سلسله مراتبی، درک های متفاوت از عرصه سیاسی، و اهمیت نسبی مفاهیم ایدئولوژیکی و مدنی در ترکیب هویت جمعی، بود. آنها همچنین تحت تأثیر موجودیت اولیه اجتماع سیاسی مشترک یا بر عکس متأثر از حوزه ای بودند که در آن نزاع برای دسترسی به مراکز سیاسی با نزاع بر سر مرزهای جمعی، بخصوص مرزهای داخلی و هویت ها، در هم پیچید شده بود.

به عنوان مثال قبلا در انگلستان، یک اجتماع مشترک سیاسی ایجاد شده بود و تقابل بین جامعه و دولت به طور نسبی خاموش شده بود. در آلمان و ایتالیا یک اجتماع سیاسی معمولی تا اواسط قرن هجدهم ایجاد نشد و نظام و بنای آن بیشتر بر اعتراض تمرکز داشت. و نتیجه آن پاره پاره شدن جامعه بود. تقابل های مستمری که بین دولت و آن جوامع تکه تکه شده، اتفاق افتاد به فروپاشی رژیم های دموکراتیک قانونی در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ کمک کرد.

تبلور تمدن متمایز آمریکایی با تأکید بسیار بر برابری، تصور حداقلی از دولت، هویت جمعی مبتنی بر مؤلفه های ایدئولوژیکی (بیشتر از آن که تاریخی باشد)، و اصل اخلاقی مهم پاسخ گویی حاکمان، گونه متفاوتی از جامعه مدنی را تاکنون بوجود آورده است. به طور کلی جامعه، از اهمیت بیشتری نسبت به مرکز سیاسی و اجرایی برخوردار است. جنبشهای اعتراضی اولیه، همانند اروپا، بازسازی ایدئولوژیکی مفهوم مرکز، و یا ترکیب هویت جمعی سیاسی مشخص را، معین می کردند. جنبشهای اعتراضی در ایالات متحده بیشتر در جهت تهذیب اخلاقی یا بهبود وحدت اجتماعی ملی برنامه ریزی شده بودند.

### توسعه مدل غربی

توسعه تمدن جدید اروپایی فراتر از دنیای غرب، نهادها و ایدئولوژی های مدرن سیاسی شامل نهادها و ایدئولوژی دموکراتیک را به تمدن های دیگر پیوند زده است؛ تمدن های که در قضایای اصلی و ویژگی های نهادی که اولین رژیم های قانونی و اشکال اولیه جامعه مدنی را شکل داد، شریک نبوده اند. کشورهای

غیرغربی توانسته اند این نهادها و ایدئولوژی‌ها را در بسیاری موارد اقتباس و یا خود را با آن سازگار سازند. بعضی مولفه‌های سنت‌های غیرغربی - مانند پاسخ گو بودن حاکمان به بالاترین قانون یا نظم، وجود گروه‌ها و خودمختاری حرفه‌ای آنها از دولت، وحتى نظام کاست هند- به دموکراسی سازی یا حداقل عملکرد نظام‌های قانونی کمک کرده است. به علاوه فشارهای بین‌المللی برای دموکراسی سازی در بسیاری از کشورها احساس شده است. ترکیب این عوامل در کشورهای مختلف، توسعه‌های گسترده‌ای را در ساختار جامعه مدنی ایجاد کرده است و راهی را که در آن نهادهای سیاسی مدرن در تمدن غیرغربی در حال پیوستن به آن است، تحت تأثیر و نفوذ قرار داده است.

اشکال مختلف جامعه مدنی - اروپایی، آمریکایی، آمریکای لاتین و مدل آسیایی - در پاسخ به تغییرات ساختاری و دیدگاه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی جدید به طور مداوم تغییر کرده است. یک نمونه مهم از اینگونه تغییر، نهادینه شدن برنامه‌های دولت رفاه ۳ است.

هر جامعه‌ای تعریف تازه‌ای از مرزهای حوزه سیاسی داشته است. آنها تصورات: رشته فعالیت‌های مقتضی دولت، درجه دستیابی بخشهای مختلف جامعه به قدرت سیاسی، ماهیت پیوند بین این بخشها، و نوع منافع که بخشهای متفاوت جامعه باید دریافت نمایند را اصلاح کرده اند. یک کشور خواه از یک رژیم غیردموکراتیک به سوی یک رژیم دموکراتیک سیر کند، یا خواه در یک چارچوب قانونی باثبات ظاهر شود، در هر حال تغییرات در جامعه مدنی با کشمکشهایی بر سر رقابت درباره مفاهیم یک نظم اجتماعی خوب، همراه است. در طول دوره گذار، جامعه مدنی ممکن است در یکی از جهات مختلف، گسترش یابد. بعضی بخشها ممکن است خودمختارتر از بقیه و یا با فعالیت سیاسی بیشتر از قبل حاضر شوند. بخشهای جدید ممکن است ایجاد شود و استقلال خود را اعلام نمایند.



همیشه این خطر وجود دارد که تغییرات، ممکن است آن ویژگیهای جامعه مدنی که بیشتر موجب پیشرفت و تداوم رژیم های دموکراتیک هستند را تحلیل ببرند. اول از همه، دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی ممکن است باعث تقسیم مجدد قدرت در میان بخشهای اجتماعی و فرسوده شدن مراکز موجود قدرت شوند. در ابتدا اغلب، سیاستها تمایل به موجودیت ضعیف مراکز قدرت دارند (به عنوان نمونه، سیاستهای مرتبط با دولت رفاه) می تواند قدرت دولت را تا حدی افزایش دهد که پایه های مستقل قدرت را محو نمایند.

به علاوه در طول دوره گذار، گروههای موجود درون جامعه مدنی ممکن است با تغییرات مبارزه نمایند. ممکن است در میان آنها تمایلاتی برای نشان دادن علایق محدود مبتنی بر نژاد، طبقه، قومیت و جایگاه اقتصادی با هزینه پذیرش یک چارچوب اجتماعی مشترک از قوانین و تقسیم قدرت، بوجود آید. بنابراین آنها می توانند مانع دگرگون شدن روابط بین جامعه مدنی و دولت بشوند حتی تا حدی که تداوم رژیم های قانونی دموکراتیک به مخاطره بیفتد.

سرانجام، ظهور بخشهای جدید درون جامعه مدنی، ممکن است باعث شکل گیری جنبشهای توده ای بی ثباتی شود که خود را درمقابل دیگر بخشها یا در برابر مرکز اقتدار سیاسی و اجرایی نشان خواهد داد.

در بسیاری از موارد - برای مثال در آلمان و ایتالیا در اروپا و حتی بسیار بیشتر در آسیا و جوامع آفریقایی - با به هم پیچیده شدن زیاد فرآیندهای ساختن اجتماع ملی جدید و اجتماعات قومی با یکدیگر، این مشکلات بسیار شدید تر شده است.



## پی نوشت ها:

۱. این نوشته ترجمه مقاله ای است از The encyclopedia of democracy انتشارات راتلج، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۲.
۲. جامعه اولیگارشسی یا حکومت اولیگارشسی همان حکومت اقلیت متنفذ است و به دو معنای ذیل است: الف: سیادت سیاسی و اقتصادی گروههای معدودی از ثروتمندان و، استثمارگران و متنفذين. ب: نوعی حکومت که در آن گروهی اندک به سود خویش فرمانروایی اکثریت مردمند. اولیگارش مالی نیز به معنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از سرمایه داران بزرگ مالی است که عملاً مالک انحصارات صنعتی و بانکی هستند و کنترل رشته های اصلی اقتصاد را در دست خود متمرکز کرده اند. (مترجم. به نقل از فرهنگ علوم سیاسی نوشته علی آقا بخشی و مینو افشاری راد.)
۳. welfare state یا دولت رفاه عمومی؛ دولت بهزیستی، عنوانی است برای دولتی که هدفش بهروزی عمومی و خدمت کردن به جامعه از طریق تأمین خدمات بهداشتی و آموزشی، مدد معاش ایام بیکاری، حقوق بازنشستگی و تأمین نیازهای سالمندان، ناتوان و تهیدستان است. این واژه در سال ۱۹۴۱ به وسیله سر اسقف ویلیام تمپل به کار رفت. (مترجم. به نقل از فرهنگ علوم سیاسی، نوشته علی آقا بخشی و مینو افشاری راد.)